

تحلیل فضایی تأثیرات تمرکزگرایی در شکل‌گیری نابرابری‌های

فضایی - سرزمینی در ایران

علی ولیقلی زاده (استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه مراغه، مراغه، ایران)

a_gholizadeh@hotmail.com

چکیده

فضای جغرافیایی ایران، علی‌رغم تنوع جغرافیایی - انسانی و وسعت زیاد آن، در قالب ساختار سیاسی - اداری بسیط و متمرکز اداره می‌شود. باین‌حال، ساختار سیاسی - اداری بسیط (ازلحاظ نظری) مطلوب کشورهای به‌شمار می‌رود که از یک ملت همگون تشکیل شده و از تکثر و تفاوت‌های فضایی (جغرافیایی - انسانی) کمتری برخوردار هستند. وانگهی، دستیابی به توسعه پایدار در صدر اهداف و برنامه‌های هر دولتی قرار دارد و توسعه‌یافتگی در مفهوم رایج آن بایستی شامل توسعه برابر و نسبی فضای سرزمینی در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باشد؛ در همین خصوص، تجربه نشان می‌دهد استفاده از ساختار سیاسی - اداری بسیط و متمرکز به‌عنوان مکانیسم اجرایی کشور در بُعد جغرافیایی و مدیریت سیاسی فضا باعث شکل‌گیری جغرافیاهای نابرابر قدرت (تخلیه فرصت‌ها و ابزارهای قدرت از پیرامون - به‌ویژه نواحی قومی و متمرکز آن‌ها در کانون‌های قدرت) می‌شود که این امر به‌وضوح در توپوگرافی توسعه‌یافتگی فضای جغرافیایی ایران، هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس منطقه‌ای و محلی دیده می‌شود. در مجموع، با توجه به نتایج این پژوهش، منشأ بسیاری از مشکلات فضایی در ایران را بایستی در ذات و ماهیت این ساختار جستجو کرد. به‌گونه‌ای که ساختار مذکور را می‌توان بیماری دردناک و بزرگ‌ترین معضل ساختار فضایی و فرایند سازماندهی فضایی (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) در ایران تلقی نمود. بنابراین، با توجه به وجود ساختار سیاسی - اداری متمرکز در ایران که در آن به تفاوت‌های انسانی و اکولوژیک چندان توجهی نمی‌شود؛ این سؤال مطرح می‌شود که آیا در قالب ساختار سیاسی بسیط می‌توان از توسعه معقول و برابر در نواحی مختلف جغرافیایی - انسانی برخوردار شد، یا اینکه وجود ساختار سیاسی بسیط و متمرکز در کشوری مثل ایران با خصیصه‌های اکولوژیک و جغرافیایی متنوع می‌تواند به نابرابری فضایی بیانجامد.

کلیدواژه‌ها: تمرکزگرایی، ساختار بسیط، ایران، نابرابری فضایی

مقدمه

در شرایطی که برخی از کارشناسان، موضوع نابرابری را به طور سیستمی مورد بررسی قرار می‌دهند و آن را نتیجه مجموعه عوامل طبیعی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بین‌المللی و غیره می‌دانند (Fukuchi, 2000: 1)، برخی دیگر نیز شکل‌گیری فضاهای نابرابر توسعه در مقیاس یک کشور یا منطقه را نتیجه دو عامل اساسی منشأ جغرافیایی قدرت و جغرافیای سود می‌دانند. از این لحاظ، یکی از وجوه قدرت در حاکمیت ملی منشأ جغرافیایی آن است و متأسفانه میزان نفوذ این قدرت [به‌ویژه در ساختارهای غیردموکراتیک] غالباً به زیان نواحی توسعه‌نیافته در مقیاس ملی است (Azimi, 2005: 66). چراکه مناطق توسعه نیافته، عموماً به لحاظ سیاسی از جایگاه بسیار ضعیفی در دستگاه حاکمیت برخوردار هستند. علاوه بر منشأ جغرافیایی قدرت، به اعتقاد هاروی، حرکت سرمایه به سمتی که نرخ سود و سرمایه در آن بیشتر باشد، عقلانی و مفید تشخیص داده می‌شود... و در نظام سرمایه‌داری چنین حرکتی کاملاً شایسته و عقلانی است. بر این اساس، از دیدگاه رشد اقتصادی پیامدهای طولانی مدت این فرایند هر چه باشد، مسلماً به تبع آن جریان سرمایه به سمتی خواهد بود که هیچ رابطه‌ای با مناطق محروم ندارد (Harvey, 2000: 113-14). معمولاً عدم تعادل منطقه‌ای تبعات زیانبار فراوانی برای کشورها به دنبال دارد که از آن جمله می‌توان به افزایش فرایند تمرکزگرایی، افزایش بسترهای نارضایتی‌های اقتصادی-اجتماعی، ادامه روند مهاجرت و حاشیه‌نشینی، افزایش فرایند واگرایی و مرکز‌گرایی در مناطق مختلف به‌ویژه مناطق قومی-فرهنگی، افزایش احساس تبعیض و فاصله طبقاتی، گسستگی پیوند ارگانیک بین بخش‌های مختلف اقتصادی و مناطق مختلف کشورها، افزایش تخریب محیط‌زیست و فشارهای اکولوژیک به‌ویژه در اثر رشد بی‌رویه شهرهای بزرگ، عدم بهبود در وضعیت اشتغال و ادامه روند بیکاری، توزیع نامتوازن جمعیت و تخلیه جمعیت برخی از مناطق کشورها اشاره کرد (Ahmadipour & Others, 2008: 26).

این در شرایطی است که برخی از مطالعات به انجام رسیده عدم تعادل و شکاف حاصل از نابرابری‌های منطقه‌ای در ایران را حتی بیشتر از ۱۰ برابر دانسته و اعلام می‌کنند که در توسعه ایران کاملاً الگوی مرکز-پیرامون حاکمیت دارد و بیشتر مکان‌های عقب مانده در نواحی حاشیه‌ای و مرزی ایران واقع شده‌اند (Kalantari, 2001: 193). شایان ذکر است ایران از لحاظ شدت نابرابری فضایی پس از برزیل در جایگاه دومی جهان قرار دارد (Amirahmadian, 1999: 121). در ایران، علاوه بر محدودیت‌های عوامل طبیعی، اقتصاد سیاسی، مسائل قومی-نژادی، مذهبی، فرهنگی، عامل استعمار، جهانی‌شدن، ضعف

استراتژی‌های توسعه و ناتوانی در اجرای آن‌ها، و نیز ضعف مدیریت کلان و خرد سیاست‌های غیراصولی پیشین در مکان‌یابی‌های صنعتی و خدماتی در قطب‌های رشد؛ عدم تعادل فضایی بین سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی از مسائل بسیار مهمی به شمار می‌رود که در اثر عوامل مختلف، تحت تأثیر روند تمرکزگرایی و به تبع آن، مکانیسم‌های حاکم بر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته است (Movahhed, 1997: 2). بنابراین، به دلیل تمرکز امکانات و خدمات در استان‌های مرکزی ایران، سیل عظیم مهاجرت، جریان سرمایه و نیروی انسانی ماهر و متخصص به سوی این مراکز به‌ویژه تهران و استان‌های مجاور باعث شکل‌گیری نابرابری فضایی و واگرایی بین مناطق مرکزی و پیرامونی ایران شده است. هر چند در این زمینه قبل و بعد از انقلاب طرح‌های مختلفی جهت کاهش نابرابری از سوی دولت ارائه شده است، اما بر اساس مطالعات انجام شده عملکرد این برنامه‌ها با موفقیت کمی همراه بوده و در حال حاضر نابرابری فضایی یکی از مشکلات اساسی جغرافیای انسانی ایران محسوب می‌شود. بر این اساس، با توجه به مباحث ارائه شده، این پژوهش ضمن مطالعه و بررسی ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توسعه در ایران، به بررسی و تحلیل تأثیرات تمرکزگرایی در شکل‌گیری نابرابری منطقه‌ای در ایران می‌پردازد.

روش تحقیق

روش اصلی این پژوهش، با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی-تحلیلی است و برای گردآوری یافته‌های پژوهش غالباً از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. همچنین، برای درک بهتر موضوع، سطح توسعه‌یافتگی و یا عدم تعادل فضایی میان استان‌های ایران در طی سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ مورد بررسی کلی قرار گرفته، و در مجموع با ارزیابی مجموعه‌ای از شاخص‌های مختلف در بخش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و با توجه به امتیاز به دست آمده از آمار و ارقام موجود برای هر استان، جایگاه هر یک از استان‌ها از لحاظ توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سطح ایران و همچنین توسعه تلفیقی از شاخص‌های بررسی شده در قالب نقشه مشخص شده است. در واقع، با استفاده از امتیازی که برای هر یک از استان‌ها در شاخص‌های مختلف محاسبه شده، موقعیت استان‌ها مشخص شده و بی‌تعدالی فضایی موجود در سطح ایران در قالب نقشه‌ها به نمایش درآمده است.

برای تشخیص میزان توسعه‌یافتگی و یا عدم تعادل فضایی، از شاخص‌های مختلفی استفاده می‌شود که این اصولاً گویای ارقام مختلفی هستند و برای اندازه‌گیری و سنجش نوسان‌های عوامل متغیر در طول زمان

بکار می‌روند (Asayesh, 1995: 29). همچنین، تعیین شاخص‌ها، در مطالعات نابرابری فضایی اهمیت زیادی دارد و در واقع بیان آماری پدیده‌ها و روندهای موجود در فضای جغرافیایی به شمار می‌رود (Kalantari, 2001: 111). در همین ارتباط، در این پژوهش سعی شده شاخص‌هایی مورد استفاده قرار گیرد که بتوانند حداقل، نمای بسیار ساده‌ای از توسعه‌یافتگی و یا عدم تعادل فضایی در ایران را به نمایش بگذارند؛ هرچند ذکر این نکته الزامی است که از طریق شاخص‌های بررسی شده، تنها نسبتی از سطح توسعه‌یافتگی و یا عدم تعادل فضایی در فضای جغرافیایی مشخص می‌شود و بخشی از آن به دلیل غیرقابل سنجش بودن برخی از شاخص‌ها و روندهای موجود و یا محدودیت در دسترسی به آمار و ارقام قابل نمایش نیست.

در مجموع، در این پژوهش برای تهیه نقشه‌های مورد استفاده، حدود ۲۰ شاخص در ابعاد مختلف سیاسی (میزان مشارکت استان‌ها در بدنه دولت)، اقتصادی (تعداد کارگاه‌های صنعتی ۵۰ نفر کارکن و بیشتر؛ تعداد پروانه بهره‌برداری صنعتی نسبت به کشور؛ درصد کارگاه‌های صنعتی نسبت به کل کشور؛ درصد شاغلان نسبت به کل جمعیت؛ درصد شاغلان بخش صنعت؛ درصد شاغلان بخش خدمات؛ درصد شاغلان بخش معدن؛ درصد شاغلان حمل و نقل و ارتباطات؛ معکوس نرخ بیکاری؛ ارزش افزوده بخش صنعت، ارزش افزوده بخش کشاورزی، ارزش افزوده بخش خدمات؛ ارزش افزوده بخش معدن) و فرهنگی (ضریب باسوادی استان؛ ضریب باسوادی زنان؛ نرخ پوشش تحصیلی؛ درصد فارغ‌التحصیلان عالی در هزار نفر؛ تعداد دانشجویان در هزار نفر؛ تعداد کتابخانه برای هزار نفر؛ تعداد دانشگاه به ازای هزار نفر) مورد بررسی قرار گرفته است که اطلاعات مربوط به آن‌ها از مرکز آمار ایران و سالنامه‌های آماری استان‌ها (۱۳۶۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵) جمع‌آوری شده است.

مبحث نظری پژوهش

تمرکزگرایی و ارتباط آن با شکل‌گیری عدم تعادل فضایی - سرزمینی

تمرکزگرایی شیوه‌ای از سازماندهی سیاسی - اداری به شمار می‌رود که در آن تصمیمات در زمینه کلیه امور عمومی (محلی و ملی) به وسیله مرکز سیاسی اتخاذ و اجرا می‌شود (Hafeznia & Kavyani-e Rad, 2004: 32). یعنی، در ساختارهای متمرکز فقط یک منبع قدرت و کنترل وجود دارد و وظایف و اختیارات کلیه سازمان‌های محلی مخلوق همین منبع است (Danesh-e Khoshboo, 1970: 42). معمولاً، این شیوه سازماندهی با هدف افزایش کارایی در کشورهای کوچکی که از تکثر جغرافیایی - انسانی پایینی برخوردار

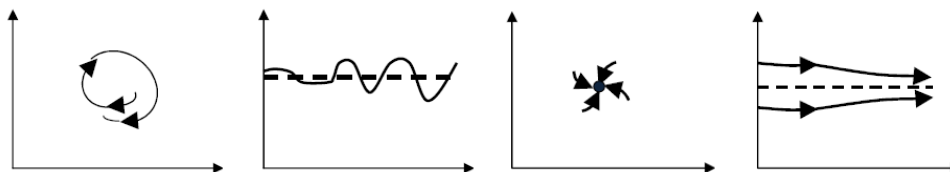
هستند بکار می‌رود (Limoncelli & Others, 2016: 501)، ولی در کشورهای وسیع از کارایی زیاد برخوردار نیست، زیرا امکان وجود نواحی فرهنگی متفاوت و به تبع آن نیروهای واگرا بیشتر است. همچنین کشورهایی که دارای چندین هسته سیاسی و ملی هستند اداره آن‌ها به شیوه متمرکز چندان مطلوب نیست (Mirheydar, 2006: 148).

به‌طور مفصل، در ساختار سیاسی متمرکز که تأکید بر تقویت ارکان حکومت و گسترش آن در همه سطوح فضایی و ساختی است، دولت مرکزی صلاحیت و اختیار وضع قوانین، مقررات، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها را دارد و سیاست‌ها و اوامر آن برای کارکنان و سازمان‌های محلی لازم‌الاجرا است. در این ساختار، قوانین پس از تصویب در مجلس، در اقصی نقاط کشور به‌صورت یکنواخت نسبت به همه مردم اجرا می‌گردد و مجریان قانون از خود حقی بر تغییر آن و یا تجاوز از حدود آن ندارند و ملزم به اجرای یکنواخت آن هستند. بنابراین، از آنجایی که قانون‌گذاری در ساختار متمرکز از سوی مقامات مرکزی در ارتباط با امور محلی صورت می‌گیرد، با شرایط منطقه‌ای و واقعیت‌های جغرافیایی / محلی سازگاری لازم را ندارد (Hafeznia & Others, 2013: 15) و این امر به نادیده گرفتن تفاوت‌های جغرافیایی و موجودیت متفاوت گروه‌های انسان‌های مستقر در فضاها محلی می‌شود که نتیجه آن در عرصه تعاملات فضایی چیزی غیر از ظهور عدم تعادل و نابرابری فضایی نیست.

در این نوع الگو، در چارچوب تغییر و تحول در ساختار سرزمینی (که مدیریت فضایی در بستر سازوکارهای آن شکل می‌گیرد)، با توجه به این که در سیستم‌هایی که انقباضی عمل می‌کنند، درون‌داد و برون‌داد سیستم و همچنین تعامل سیستم با دیگر سیستم‌های سیاسی کاهش پیدا می‌کند، معمولاً سیستم در یک کنش انقباضی به سوی عدم تعادل گرایش می‌یابد و این عدم تعادل بر درجه میرایی سیستم می‌افزاید، ولی برعکس، در سیستم‌های انبساطی، روند موجود به سوی تعادل گرایش دارد و این انبساط پایداری و ثبات سیاسی - اقتصادی - فرهنگی سیستم را تضمین می‌نماید (Hafeznia & Others, 2013: 16).

سیستم انبساطی = پایداری

سیستم انقباضی = میرایی



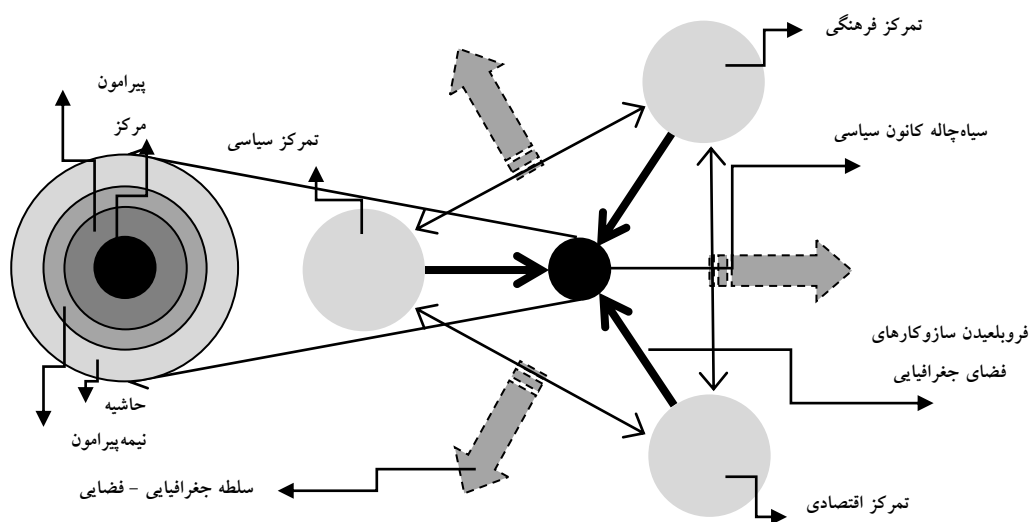
منبع (Lanos, 2000: 71) به نقل از: Hafeznia & Others, 2013:

همچنین، در این الگو، عموماً مشارکت مردمی در سطح پایینی قرار دارد. از این رو رابطه متقابل و انتظار از یکدیگر حوزه گسترده‌ای برای مشارکت سیاسی فراهم ساخته که این امر عملکرد فرد در سازمان‌ها و نهادهای جامعه را در گستره مشارکت سیاسی تحت تأثیر قرار می‌دهد (Andrain & Apter, 2001: 20-2). در اصل، در این نوع الگو در روند اجرایی امور، ارتباط ضعیفی بین مردم و دولت وجود دارد و حتی نبود مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری، در عامه مردم ایجاد بی‌تفاوتی می‌کند (Amirian, 2006: 35). تمرکزگرایی سبب می‌شود مسئولیت‌پذیری و قدرت تصمیم‌گیری در سطوح پایین‌تر فضایی کاهش پیدا کند و مدیران محلی، حتی در چارچوب اختیارات قانونی خود تصمیم‌گیری نکنند و در نهایت، بروکراسی اداری متمرکزتر شود. به عبارتی، یکی از مهم‌ترین آثار سوء تمرکزگرایی، آثار روانی آن به شمار می‌رود که در نتیجه آن، عوامل اجرایی سطوح پایین‌تر، معمولاً افرادی غیرمسئول بار می‌آیند؛ افرادی که حتی به خود اجازه نمی‌دهند در چارچوب اختیارات قانونی خود تصمیم‌گیری کنند. آن‌ها حتی به منظور فرار از مسئولیت برای انجام هر کاری از مافوق خود کسب تکلیف می‌کنند (Papoli-e Yazdi, 1993: 33) که این امر طبیعتاً روند توسعه را در سطوح پایین‌تر فضایی کندتر می‌کند.

در اصل، در این الگو، تمرکزگرایی در قدرت و عدم واگذاری اختیارات به سطوح پایین تقسیماتی موجب عدم شناخت صحیح و انتظارات متناسب با ظرفیت‌های محیطی و بنابراین شکل‌گیری نابرابری فضایی می‌شود. این نابرابری فضایی را می‌توان در: عدم تعادل حوزه دولتی، عمومی و خصوصی به دلیل گستردگی بیش از حد دولت در تصدی‌گری امور و در حاشیه قرار گرفتن قابلیت‌های محلی و مردمی؛ عدم تعادل‌های بخشی، مثلاً بین بخش‌های خدمات، کشاورزی و صنعت؛ عدم تعادل‌های اجتماعی، مثلاً بین نقاط مختلف شهری و شهری-روستایی؛ عدم تعادل‌های جغرافیایی-جمعیتی بین نواحی مختلف کشور؛ عدم تعادل بین ابعاد مختلف توسعه یعنی پس‌افتادگی و پیش‌افتادگی غیرمتعادل توسعه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی؛ عدم تعادل‌های اقتصادی مثلاً شکاف بین بخش نوین و سنتی اقتصاد، بین سطوح درآمدی گروه‌های مختلف جمعیتی؛ عدم تعادل‌های منطقه‌ای مثلاً عدم تعادل بین فضاهای حاشیه‌ای و قطب‌های توسعه؛ و همچنین عدم تعادل در جغرافیای توسعه از جمله عدم تعادل بین جمعیت و منابع/فرصت‌های قابل دسترسی، فضاهای اشباع شده، فضاهای دارای ظرفیت، فضاهای بکر و فراموش شده/ یعنی فضاهای متروک و رها شده، یا به عبارتی فضاهای مورد توجه و فضاهای مورد غفلت (Hafeznia & Ghalibaf, 2001: 49) مشاهده کرد.

از دیگر ویژگی‌های تمرکزگرایی می‌توان به شکل‌گیری الگوی مرکز-پیرامون (ظاهراً، نوعی رابطه ارباب - رعیتی که از لحاظ اطاعت‌پذیری سیستم منسجمی را شکل می‌دهد) در مکانیسم سازماندهی فضا اشاره کرد. الگویی که اصولاً از نوع مناسبات سلطه به حساب می‌آید، و ساختار قطبی آن (عدم تعادل فضایی - سرزمینی) در جابجایی عوامل اصلی تولید، نیروی انسانی، منابع، مواد اولیه، سرمایه و مانند آن از پیرامون یا حاشیه به مرکز پدیدار می‌گردد؛ حتی با استمرار این روابط، نابرابری‌های فضایی به‌طور روزافزون افزایش پیدا می‌کند (شکل‌گیری گسل‌ها و شکاف‌های سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی) و این امر معمولاً با ابراز انواع مختلف مطالبات فضایی از سوی پیرامون برای رفع گسل‌ها و شکاف‌های موجود همراه می‌شود (حرکت انقباضی سیستم سرزمینی در مسیر میرایی).

در تعبیر دیگری، در ساختار سیاسی - اداری متمرکز از لحاظ سلسله‌مراتب فضایی با شکل‌گیری رابطه مرکز - پیرامون، مرکز سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و سایر کانون‌های قدرت در نقش سیاه‌چاله‌های فضایی، سازوکارهای فضایی کشور را در خود فرو بلعیده و با سلب فرصت‌های مختلف توسعه‌یافتگی از فضاهای پیرامون، باعث خلق انواع حفره‌های فضایی / گسل‌ها و شکاف‌های فضایی (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) در اقصی نقاط کشور (از لحاظ کارکردی نواحی جغرافیایی پیرامون) می‌شوند.



تمرکزگرایی و شکل‌گیری الگوی مرکز - پیرامون = نابرابری فضایی - سرزمینی

در مجموع، در این نوع الگو و ساختار سیاسی - مدیریتی، همگون پنداشتن فضای کشور؛ استفاده از قانون واحد برای کل کشور، اجرا و اعمال یکنواخت قوانین در سطح کشور برپایه فرض همگون‌پنداری فضای جغرافیایی و آحاد ملت؛ متمرکز بودن فرایند برنامه‌ریزی و بودجه و دخل و خرج کشور؛ نظارت و کنترل بر کلیه نهادها و سازمان‌های تحت لوای حکومت مرکزی؛ تک‌سطحی بودن عناصر و نهادهای ساختاری حکومت؛ اعمال قانون‌گذاری و تصمیمات سیاسی در مرکز؛ نادیده گرفتن تفاوت‌های جغرافیایی در سیاست‌گذاری‌های ملی؛ استقرار جریان یک‌سویه فرمانروایی از بالا به پایین؛ نقش‌آفرینی نهادهای محلی تحت نظارت و کنترل دولت مرکزی (Glassner & Fahrner, 2004:108-9) از مهم‌ترین خصوصیات مکانیسم اجرایی کشور در بُعد جغرافیایی و مدیریت سیاسی فضا به شمار می‌روند.

یافته‌های پژوهش

تمرکزگرایی و نابرابری سرزمینی - فضایی در ایران

در طول تاریخ، میان افراد و جوامع پرسش‌های زیادی در مورد نابرابری مطرح بوده است مبنی بر اینکه نابرابری چیست؟ چگونه به وجود می‌آید؟ از چه مشخصاتی برخوردار است؟ چگونه می‌توان آن را اندازه‌گیری کرد؟ چگونه می‌توان آن را تعدیل کرد یا از بین برد؟ و غیره ... اصولاً، در شرایط مختلف پاسخ به چنین سؤالاتی متفاوت بوده است و در واقع هر یک از اندیشمندان با توجه به شرایط زمانی و مکانی، ایدئولوژی و جهان‌بینی خود پاسخ‌های متفاوتی را ارائه داده‌اند. بدیهی است که این موضوع می‌تواند در زمینه تبیین و تشریح نابرابری فضایی در ایران نیز صدق کند.

بنابراین، لازم است قبل از پرداختن به بحث نابرابری فضایی در ایران، نخست مفهوم مورد نظر از نابرابری فضایی تعریف و ابعاد آن شناسایی شود تا هیچ ابهامی در مورد ماهیت و هدف بحث وجود نداشته باشد. در این پژوهش که از ماهیت جغرافیایی - سیاسی برخوردار است هدف از نابرابری فضایی تفاوت سطح توسعه‌یافتگی بین مناطق مختلف ایران می‌باشد. شایان ذکر است، موضوع نابرابری فضایی در ایران در سه حوزه توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ارتباط با تأثیرات وجود نظام سیاسی بسیط و تمرکزگرایی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

نابرابری فضایی - سیاسی

هدف از توسعه سیاسی گسترش مشارکت گروه‌های اجتماعی در حیات سیاسی به شمار می‌رود (Bashiriye, 2001: 43). با این حال، اصولاً تمرکز امور در مرکز و فرایند تصمیم‌گیری مطلق از مرکز، در توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی مردم تأثیر منفی می‌گذارد. در واقع، دموکراسی هنگامی شکل می‌گیرد که شهروندان بتوانند در چارچوب جامعه خود تصمیم‌های لازم را بگیرند. تصمیم‌گیری به‌وسیله دیگران و در محلی دیگر، نشانگر نبود و یا کمبود دموکراسی است. همچنین، تمرکز بیش‌ازحد در کشور، سبب بی‌علاقگی مردم نسبت به جامعه‌های محلی خود می‌شود که به‌صورت عدم مشارکت در انتخابات محلی و یا مشارکت بسیار کم مردم بروز می‌کند؛ شهروندان اگر احساس کنند که قدرت در جای دیگری به غیر از دهستان، شهرستان و یا استان خودشان قرار دارد؛ دیگر علاقه‌ای به مشارکت در امور محلی نشان نمی‌دهند. انتخابات دوره دوم شوراها در ایران (۱۳۸۱) و انتخابات دوره هفتم مجلس (۱۳۸۲) که همراه با عدم مشارکت وسیع مردم بود، (Khoubrouy-Pak, 2005: 80-2)، همچنین، مشارکت ضعیف مردمی در مناطق پیرامونی - قومی ایران در دهمین (Alamdar & others, 2016: 822) و یازدهمین (Zarghani & Razavinejad, 2016: 86) دوره انتخابات ریاست جمهوری، نمونه خوبی برای این استدلال به شمار می‌رود.

به لحاظ توسعه سیاسی، وجود سیستم متمرکز در ایران باعث تمرکز، ذخیره‌سازی و انحصار قدرت در تمام ابعاد قدرت ملی در تهران بوده است. به‌عبارتی دیگر، قدرت سیاسی - اداری و [اقتصادی - فرهنگی] کشور در قالب سیستم سیاسی بسیط در تهران به شکل متمرکز درآمده است؛ این الگو، فضاهای جغرافیایی کشور را بلا اراده ساخته و از توزیع فضایی و جغرافیایی قدرت [در ابعاد مختلف آن] به‌شدت جلوگیری کرده است. تداوم این حالت انحصار قدرت، نوعی فرهنگ و باور سیاسی را در میان عموم شکل داده است که بر اساس آن، دولتمردان، سیاستمداران کادرهای عالی دولتی و نیز شهروندان تهرانی خود را صاحب قدرت سیاسی می‌دانند و برای دیگر شهروندان کشور حق تصمیم‌گیری اصولی قائل نیستند؛ و بدین لحاظ کلیه امور ریز و درشت اقصی نقاط کشور به تهران گره می‌خورد (Hafeznia, 2002: 292).

ساخت سیاسی متمرکز موجب شکل‌یابی نوعی نظام سیاسی بیرونی در ایران شده است. در چنین نظام سیاسی، ارزش‌ها، هنجارها، حتی طرح‌ها و برنامه‌ریزی در سطح ملی و محلی به‌صورت بیرونی، از بالا به پایین و با پشتوانه قدرت اعمال و مستقر می‌شود. اعضاء جامعه در این نظم با توجه به منافع خود به

سازگاری بیرونی تن می‌دهند. در چنین نظامی اعتماد اجتماعی متقابل، تعهد درونی و وابستگی عاطفی تعمیم یافته، یا ضعیف است و یا وجود ندارد. پشتوانه تنظیم چنین نظامی به‌طور عمده، قدرت و روابط ناموزون قدرت می‌باشد؛ در نتیجه نظام سیاسی بیرونی فاقد وفاق نسبتاً کامل می‌باشد (Chalabi, 1993: 18). و جامعه را به سوی نوعی نابرابری پیش می‌برد.

در مقابل، نظام درونی بر اساس مشارکت اجتماعی افراد و دخالت مردم در سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش تعریف می‌شود؛ لذا نظام حاصل، نظامی خودجوش، مردمی و اجتماعی خواهد بود و روند حاصل از پایین به بالا و از لایه‌های زیرین مردم بر حاکمیت اعمال می‌شود. در واقع، یک چنین نظام اجتماعی به علت وجود وفاق اجتماعی از موهبت اعتماد اجتماعی دو جانبه، تعهد درونی تعمیم یافته، نوعی همدلی و ثبات بهره‌مند است. افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی از طریق مشارکت در سرنوشت خویش، بهتر و آسان‌تر به یک وفاق اجتماعی و ملی دست می‌یابند تا در شرایطی که هیچ‌گونه توجهی به ارزش‌ها و هنجارها و منافع آن‌ها نشود. بی‌توجهی به مشارکت اجتماعی - قانونی و در نتیجه تقویت وفاق سیاسی و بی‌اعتمادی روزافزون بین دولت و ملت، تنها به رشد روز افزون دستگاه عریض و طویل دیوانسالاری، خروج گروه‌های خاص از صحنه تصمیم‌گیری و تقویت پایه‌های قدرت گروهی خاص محدود می‌شود (Afroogh, 2000: 77).

همچنین، مشارکت اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی در امور ملی و واگذاری قدرت اجرایی و مدیریت امور محلی به مناطق پیرامون باعث شکل‌گیری ارتباط و کنش متقابل بین نهادهای حکومتی و اقوام در سطح ملی از یکسو و نهادهای محلی و مردمی در سطح محلی از سوی دیگر می‌شود. در همین ارتباط، یکی از تبعات منفی سیستم بسیط حکومتی با نظام اداری - اجرایی متمرکز، تمرکز و قطبی شدن فعالیت‌های سیاسی در مرکز می‌باشد؛ همچنین امور محلی مناطق قومی کشور با مشارکت ضعیف مردم محلی اداره می‌شود. [در حقیقت، بر اساس اصول دموکراسی] هر یک از اقوام کشور بایستی امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و امنیتی کشور را بر عهده گیرند و از منابع مشاع و مشترک ملی استفاده کنند. برای شناخت میزان مشارکت سیاسی اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی در سطح ملی و محلی بایستی مسئله را در دو بعد حقوقی و واقعی مطالعه کرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر موارد کلی که شامل همه مردم ایران است، در اصول هفتم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، نوزدهم، چهل و هشتم، شصت و چهارم و اصول یکصد و ششم مشخصاً درباره اقلیت‌های دینی و مذهبی،

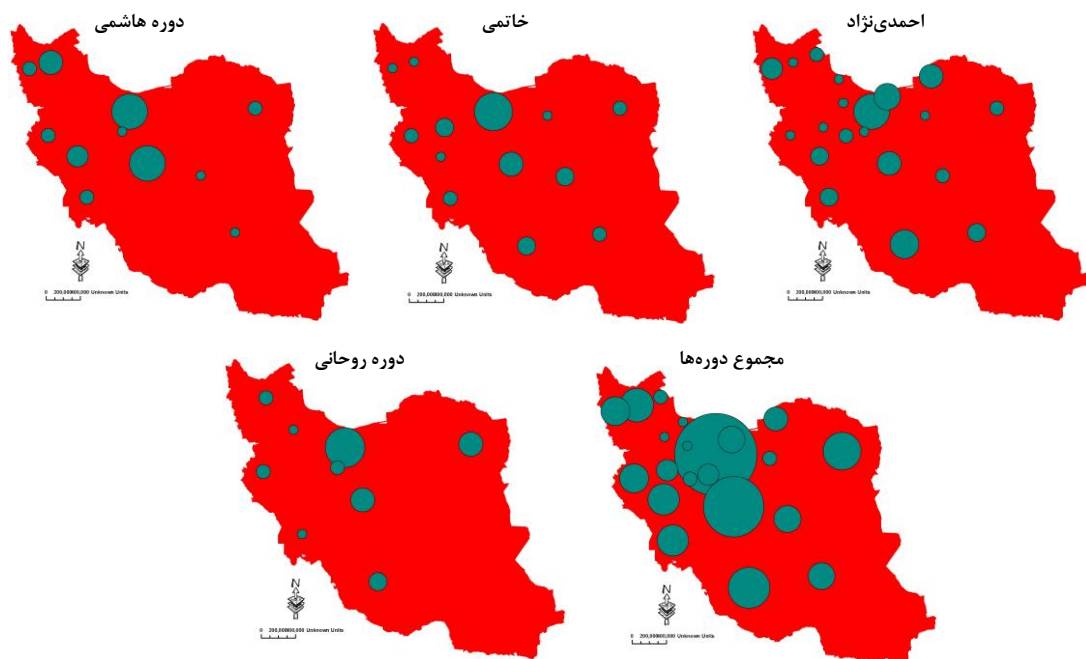
آزادی انجام مراسم مذهبی و دینی در چارچوب مذهب و دین آنان در محل‌هایی که اکثریت با آنها است، حق تدریس زبان‌های محلی و قومی در مدارس و آزادی آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، حقوق مساوی و فارغ از فرهنگ و زبان و نژاد، توجه به استعدادها و منطقی‌ای و عدم تبعیض در دسترسی به سرمایه و امکانات و تعداد نماینده اقلیت‌های دینی در مجلس و شورای اسلامی شهر و روستا سخن رفته است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

باین حال، ملاحظه برخی از مفاد قانون اساسی از جمله اصول دوازدهم، هفتاد و دوم، یکصد و هفتم، یکصد و پانزدهم حاکی از اصل اسلامی و تا حدودی شیعی بودن نظام سیاسی ایران می‌باشد، لذا به لحاظ حقوقی اقلیت‌های دینی و مذهبی به‌صراحت و گاه تلویحاً از احراز پست‌های رهبری و بسیاری از نهادهای وابسته به رهبری، ریاست جمهوری و قوه قضائیه محرومند. شاید بتوان با توجه به نسبت جمعیت، اصول مزبور را توجیه کرد؛ ولی در سایر ارکان حکومتی و دولتی مشارکت اقلیت‌های دینی و مذهبی مختلف بسیار کم‌رنگ می‌باشد. لذا در سطح ملی قدرت سیاسی به شکل نامتوازنی بین قومیت‌ها و مناطق جغرافیایی توزیع شده و در سطح محلی نیز نهادهای محلی از جمله شوراهای مطابق اصول هفتم، یکصد و ششم مدیریت امور محلی را بر عهده دارند (Azkia & Imani-eh Jajroomi, 2005: 50).

البته، علاوه بر توزیع نابرابر قدرت سیاسی در سطح ملی میان مناطق فارس‌نشین و قومی، در سطح استان‌های ایران نیز چشم‌انداز این عدم تعادل فضایی مجدداً به شکل دو ناحیه مرکز - پیرامون جلوه می‌کند. برای نمونه، بررسی توزیع فضایی قدرت در دولت‌های پس از انقلاب به‌ویژه در دوره هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی کاملاً بر قطبی‌شدن فضایی دولتمردان اشاره می‌کند. موضوعی که، نه تنها فرصت‌های تربیت نسل‌های آتی مدیران مورد نیاز اداره نظام در سطوح مختلف را از کشور دریغ کرده و فرصت‌های بزرگ فراگیری و رشد را از نسل‌های جوان‌تر و بعدی گرفته است، بلکه منجر به فهم و درک ضعیف دولت‌ها از شرایط مناطق محروم، مرزی و معمولاً حساس کشور شده است. این موضوع ضمن اینکه نابرابری‌های فضایی را در کشور تشدید کرده و گروه‌های بزرگی از جمعیت را به حاشیه رانده است، منجر به تضعیف رابطه بین مسئولان طراز اول کشور با گروه‌های محروم جامعه شده، به طوری که فرایندهای رسیدگی و پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی و تأمین حقوق بخش بزرگی از جمعیت را تضعیف کرده و از سوی دیگر نابرابری‌های فضایی را شدت بخشیده است. این معضل اصولاً خود زمینه‌ساز

شکاف‌ها و گسل‌های جبران‌ناپذیر اقتصادی - اجتماعی به شمار می‌رود که در این راستا، برای عبور از این نوع از نابرابری و عدم تعادل‌های فضایی و جلوگیری از وقوع یک بحران، بایستی به سمت تمرکززدایی سیاسی حرکت کرد و از تمرکزگرایی افراطی در جریان تخصیص قدرت و تصمیم‌گیری‌ها که توسعه را مناطق محروم را سلب می‌کند، اجتناب نمود.

نگاهی به کابینه‌های مختلف دولت‌های پنجم تا دوازدهم - دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی (نقشه‌های ش (۱)) نشان می‌دهد که دو استان تهران و اصفهان، همواره رکورددار حضور در کابینه‌ها بوده‌اند و البته مجموع استان‌های شمال غربی ایران یعنی استان‌های ترک‌زبان و سپس استان فارس، خراسان، خوزستان بیشترین آمار از میزان وزرای دولت‌های پنجم تا دوازدهم را داشته‌اند. برای نمونه، خاستگاه دولت سازندگی را بیشتر می‌توان اصفهان و کرمان دانست چراکه رئیس‌جمهور از استان کرمان بود، و اغلب میزان مدیران را از همین استان و استان همجوار یعنی اصفهان انتخاب کرده بود. البته، مطالعات مربوط به کابینه‌های دولت‌های مختلف در ایران نشان می‌دهد که حضور کارگزاران اصفهانی در دولت‌های مختلف باعث شده اصفهانی‌ها در کنار تهرانی‌ها همچنان در صدر جدول وزرای هیأت دولت در دوره‌های مختلف باقی بمانند و با انتخاب روحانی به‌عنوان رئیس‌جمهور روند موجود همچنان ادامه دارد. دولت خاتمی نیز اگرچه گفته می‌شود اغلب مدیران را از زادگاهش برگزیده، ولی تهرانی‌ها، باز در کابینه او در اکثریت بودند. برخلاف روند موجود، بیشترین میزان تنوع قومیتی و توزیع قدرت سیاسی در فضای جغرافیایی در دولت احمدی‌نژاد مشاهده می‌شود. البته این روند بیشتر حاصل جابه‌جایی‌ها و تغییرات متعدد در کابینه‌های نهم و دهم به شمار می‌رود. ولی در مجموع، احمدی‌نژاد نیز که با شعار کابینه ۷۰ میلیونی وارد عرصه انتخابات شد، باز دولت او نیز بیشترین تعداد وزرا را از میان تهرانی‌ها دارد. نهایتاً، با توجه به نقشه‌های ش (۱)، ظاهراً بیشترین تمرکزگرایی به مرکزیت تهران، اصفهان و خراسان در دولت روحانی مشاهده می‌شود، درحالی‌که یکی از مهم‌ترین شعارهای دولت وی همواره تعریف حقوق شهروندی و حمایت از حقوق اقلیت‌ها و فضاهای جغرافیایی محروم - پیرامونی ایران بوده و این دولت همواره بر آن تأکید می‌کند.



نقشه ۱- عدم تعادل فضایی - سیاسی در توزیع قدرت سیاسی / کابینه دولت در ایران
استخراج از اطلاعات و بیوگرافی اعضای دولت‌های مذکور، ترسیم: نگارنده

دیگر نکته قابل توجه این‌که، در سیستم اداری - سیاسی ایران، اغلب مسئولان محلی مناطق قومی و مناطق اقلیت‌های دینی و مذهبی از افراد غیر بومی هستند. این در حالی است که بر اساس فلسفه دموکراسی در بحث مدیریت محلی، مسئولان محلی باید از بین مردم محل انتخاب شوند تا با توجه به شناختی که از مشکلات محل دارند و نیز حس تعلق مکانی یا دلبستگی مکانی نسبت به محل زندگی خود، کاملاً دلسوزانه در جهت حل مشکلات محل و توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن بکوشند. موضوعی که در بحث مدیریت سیاسی فضای ایران کمتر به چشم می‌خورد و در حال حاضر می‌توان تبعات آن را در خلق جغرافیاهای نابرابر به لحاظ توسعه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره به‌ویژه در مناطق قومی و فرهنگی پیرامونی ایران مشاهده کرد.

نابرابری فضایی - اقتصادی

از معیارهای مهم در زمینه توسعه اقتصادی از دید جغرافیای سیاسی روند توزیع منابع در پهنه جغرافیایی یا سرزمینی است (Mirheydar, 2007: 59). در این زمینه، با وجود رشد نسبی شاخص‌های اقتصادی و صنعتی در سال‌های بعد از انقلاب در تمامی استان‌های ایران، هنوز نابرابری‌های توسعه و عدم-تبادل فضایی به شکل مشهود بین مناطق مرکزی و پیرامونی (در سطح ملی و منطقه‌ای) مشاهده می‌شود (Fatros & Beheshtifar, 2006: 115). این امر حاکی از نابرابری در زمینه توزیع منابع بین استان‌های مرکزی و مناطق قومی حاشیه ایران می‌باشد. از این لحاظ، می‌توان به این نتیجه رسید که در سیستم متمرکز با توجه به این که تخصیص بودجه و دخل و خرج از بالا به پایین یعنی از مرکز سیاسی به پیرامون توزیع می‌شود؛ استدلال مدل توسعه از بالا به پایین در قالب تحلیل اقتصادی و مدل مرکز-پیرامون مبنی بر توسعه متوازن از مرکز به پیرامون در قالب تحلیل جغرافیایی برای تبیین توسعه‌یافتگی مناطق جغرافیایی چندان اعتبار علمی ندارد. چراکه با توجه به تجارب موجود، اولاً: مدل توسعه بالا به پایین در قالب انتشار توسعه‌یافتگی از پایتخت ملی و قطب‌های رشد منطقه‌ای به نواحی پیرامونی و توسعه نیافته، نه تنها به ایجاد تبادل فضایی منجر نشده بلکه موجب افزایش نابرابری‌های فضایی شده است؛ ثانیاً: بعضی از حالت‌های نابرابری از طریق مدل مرکز-پیرامون قابل تحلیل نیستند. در این زمینه، استان‌هایی چون قم و زنجان که هم فاصله زیادی با مرکز ندارند و هم به لحاظ شاخص‌های امنیتی از موقعیت بهتری برخوردار هستند، ولی از لحاظ شاخص‌های توسعه اقتصادی و صنعتی در مراتب پایینی قرار دارند. حتی دخالت دادن عنصر جغرافیایی در تبیین توسعه‌نیافتگی نیز جای تأمل دارد. زیرا برخلاف استان سیستان و بلوچستان که عقب‌مانده‌ترین استان کشور به شمار می‌رود، استان‌هایی همچون یزد و کرمان جزء استان‌های توسعه یافته کشور می‌باشند، در حالی که هر سه استان به لحاظ شرایط اقلیمی در منطقه بیابانی و نیمه بیابانی قرار دارند (Allahverdizadeh, 2016: 173). این موضوع، از طرفی حاکی از این است که در سیستم متمرکز ایران، به‌ویژه توسعه اقتصادی مناطق پیرامونی قومی ظاهراً تحت تأثیر برنامه‌ریزی مرکزی همراه با نگرش امنیتی و سیاسی است. معمولاً، در دولت‌های بسیط متمرکز که غالباً از فرهنگ و جمعیت ناهمگون برخوردار هستند، نگاه امنیتی و سیاسی به اقوام و مناطق قومی مهم‌ترین مانع انتشار فرایند توسعه‌یافتگی از مرکز به مناطق پیرامونی است که باعث شکل‌گیری نابرابری فضایی می‌شود. از دید مطالعات جغرافیایی-سیاسی، در چنین کشورهایی این فرایند گاهی با خواسته‌های مدنی یا مطالبات جدایی‌طلبانه گروه‌های قومی همراه

است که در نهایت به شکل‌گیری فضاهای انفجاری تحت عنوان حفره‌های دولت می‌انجامد. البته، در بحث توسعه اقتصادی، هدف حفره‌های اقتصادی دولت است. این حفره‌ها برخلاف حفره‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود تهدیدی علیه دولت نیستند، اما زمانی که با حفره‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی انطباق داشته باشند، به شکل مناطق جدایی طلب ظهور می‌کنند. از طرفی دیگر، چون بحث از تأثیرات منفی و مخرب تمرکزگرایی و ساختار مدیریتی - سیاسی - اقتصادی - فرهنگی متمرکز در مسیر انتشار فرایند توسعه‌یافتگی در فضای جغرافیایی و به عبارتی نقش تمرکزگرایی در ایجاد بی‌تعادلی فضایی در قالب مدل مرکز - پیرامون است، ناپستی فراموش کنیم که درک حقیقی واقعیت جغرافیایی - سیاسی فرایند تمرکزگرایی نشان می‌دهد که برخلاف نگرش منفی و تبعیض‌محور نسبت به عقب‌ماندگی مناطق قومی - پیرامونی ایران و کوتاهی دولت‌ها و ساختار سیاسی - مدیریتی در توجه به مناطق مذکور و هدایت روند توسعه‌یافتگی به پیرامون، اصولاً ساختار بسیط متمرکز در ذات خود به شکل‌گیری چنین فضای نامتعادلی از توسعه منتهی می‌شود و احتمالاً در بحث از بی‌توجهی و نگاه امنیتی مرکز نسبت به پیرامون و مناطق قومی اغراق می‌شود؛ به عبارتی، در ساختار بسیط متمرکز حاکم بر ایران، اگر برای نمونه بلوچ‌ها به‌عنوان یک اقلیت قومی - مذهبی که قلمرو فضایی سکونت آن‌ها در منتهی‌الیه جنوب شرقی ایران به لحاظ توسعه‌یافتگی خارج از تعریف به شمار می‌رود، در محدوده فضایی اطراف تهران سکونت داشتند، آیا باز وضعیت کنونی آن‌ها چنین بود؟

یکی دیگر از مهم‌ترین مشکلات تمرکزگرایی، عدم توجه به نیازها و استعدادهای منطقه‌ای است. در ایران با توجه به تنوع قومی و مذهبی در فضای جغرافیایی و تفاوت‌های خاص اکولوژیک در پهنه سرزمینی، استفاده از برنامه‌ریزی منطقه‌ای و آمایش سرزمین یک نیاز کاملاً ضروری در جهت توسعه فضاهای جغرافیایی به شمار می‌رود. بدیهی است که برنامه‌ریزی مرکزی و عدم توجه به نیازها و استعدادهای فضایی در چارچوب سیاست‌گذاری‌های یکسان برای مناطق مختلف با تفاوت‌های خاص فرهنگی، اجتماعی و علی‌الخصوص اکولوژیک، توسعه ناموزون و نابرابری‌های فضایی را به دنبال خواهد داشت. بنابراین، این موضوع می‌تواند برای برخی از مناطق یک کشور توسعه اقتصادی و برای پاره‌ای دیگر از مناطق توسعه‌نیافتگی اقتصادی را به همراه داشته باشد (Maghsoudi, 1999: 72).

عوامل مزبور با توجه به ساختار اقتصاد دولتی با الگوی نظام برنامه‌ریزی متمرکز ایران کاملاً بر روند توسعه ناموزون تأثیر مضاعفی دارد. در مجموع، تمرکزگرایی در ساختار مدیریتی بسیط ایران باعث ایجاد

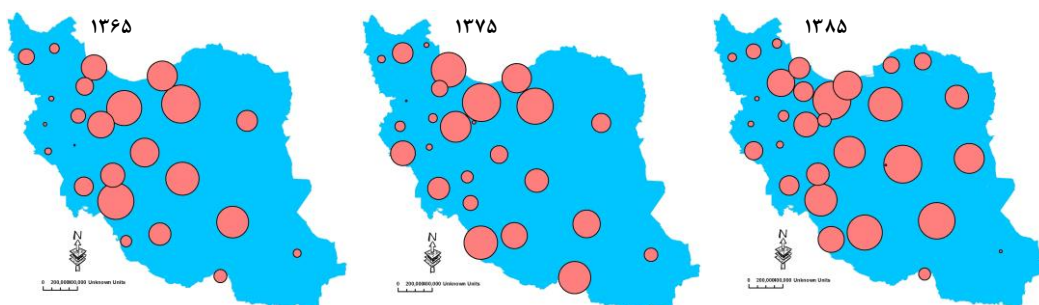
قطب‌های توسعه اقتصادی منطقه‌ای در مرکز جغرافیایی ایران بوده است. علی‌الخصوص، با توجه به اینکه استفاده از سیستم بسیط متمرکز بیشتر در کشورهایی که به لحاظ فرهنگی و جمعیتی ناهمگون هستند رواج دارد، این امر سبب تسلط موقعیت اقتصادی یک گروه فرهنگ-جمعیتی که معمولاً از جمعیت بیشتری برخوردار است بر سایر گروه‌ها می‌شود که نمود واقعی این امر را می‌توان - همان‌طور که در نقشه‌های شماره (۲) مشاهده می‌شود - در شکل‌گیری قطب‌های توسعه اقتصادی در مرکز جغرافیایی ایران که حاکی از وجود گسل عمیق توسعه‌یافتگی بین مناطق مرکزی با مناطق پیرامونی قومی است مشاهده کرد.

همان‌طور که بیان شد، از لحاظ اقتصادی، تمرکزگرایی در ساختار مدیریتی باعث شکل‌گیری قطب‌های توسعه در مرکز و حفره‌های اقتصادی در فضاها پیرامونی ایران بوده که این امر به نوبه خود باعث شکل‌گیری و تجمع ادارات و سازمان‌ها و خدمات عمومی در مراکز و کانون‌های توسعه‌یافتگی و گریز آن‌ها از فضاها غیربرخوردار می‌شود و لذا اغلب صنعتگران و تجار، فرهنگیان، مهندسين، پرسنل نظامی و اداری، نیروهای خدماتی، نیروی کار و ... (در این زمینه، در تهیه نقشه‌های توصیفی / ش ۲ از موقعیت اقتصادی استان‌ها، برای نمونه سهم استان‌ها از نسبت شاغلان به کل جمعیت؛ شاغلان بخش صنعت؛ شاغلان بخش خدمات؛ شاغلان بخش معدن مورد بررسی قرار گرفته) در مراکز و کانون‌های منطقه‌ای جمع می‌شوند تا از مزایای تجمع ادارات و سازمان‌ها و خدمات عمومی کمال استفاده را نمایند. در همین ارتباط، شواهد موجود نشان می‌دهد که در ایران بیشتر صنایع، کارخانجات، شرکت‌های تولیدی، خدمات فنی و مهندسی، خدمات اداری و مالی گسترده، مراکز دانشگاهی و آموزشی، مراکز بهداشتی و درمانی گسترده و پیشرفته، سیستم حمل‌ونقل و ارتباطی گسترده و غیره در تهران و برخی دیگر از کانون‌های منطقه‌ای مثل اصفهان، سمنان، یزد، کرمان، فارس، مرکزی جمع شده و بی‌تعادلی فضایی-جغرافیایی را در ایران شکل داده است. به عبارتی، در ساختارهای متمرکز معمولاً شهرهای بزرگ و در رأس آن‌ها مرکز سیاسی با برهم زدن معادلات و مناسبات معمول و از طریق تحمیل مناسبات مرکز - پیرامون، پتانسیل‌ها و فرصت‌های توسعه در مناطق پیرامونی را در خود بلعیده و چشم‌اندازی از نابرابری و فاصله‌های مکانی - فضایی را خلق می‌کنند.

مطابق نقشه‌های ش (۲)، در حال حاضر، طبق آمارهای مرکز آمار ایران از بین تمامی کارگاه‌های صنعتی (با ۵۰ نفر کارکن و بیشتر) ۲۷٪ در استان تهران، ۱۲/۴۷٪ در استان اصفهان و ۸٪ در استان خراسان رضوی و بقیه در سایر استان‌های ایران به فعالیت صنعتی مشغول هستند و حتی، از کل تعداد شاغلان این

بخش، بیش از ۳۰٪ تنها به استان تهران اختصاص دارد. نگاهی به نقشه‌های ش (۲) به‌وضوح نشان می‌دهد در دوره‌های مختلف ۶۵، ۷۵ و ۸۵ به لحاظ برخورداری از مجموع شاخص‌های اقتصادی بررسی شده، با دو فضای متفاوت مرکز - پیرامون (مرکز بیشتر با نواحی داخل ایران منطبق و پیرامون بیشتر با نواحی اطراف و قومی ایران منطبق) روبرو هستیم که در این بین، استان‌های تهران، اصفهان، یزد، کرمان همواره از موقعیت اقتصادی ممتازی برخوردار هستند؛ اگرچه در سه دوره مختلف شرایط فرق می‌کند، برای نمونه دورنمای فضایی حاکم بر نقشه‌ها به‌وضوح نشان می‌دهد که در دوره ۶۵ سطح تمرکزگرایی اقتصادی در مرکز و قطب‌ها/ هسته‌های اقتصادی در نواحی داخلی ایران و به تبع آن، شکل‌گیری شکاف‌های توسعه بین نواحی داخلی و پیرامون نمود بیشتری دارد و حتی، علی‌رغم بهبود نسبی در توزیع فضایی قدرت اقتصادی در سطح استان‌های ایران در دوره ۷۵ و ۸۵ مجدداً شکاف توسعه بین نواحی داخلی و قومی مشاهده می‌شود. برای نمونه، علی‌الخصوص استان‌های غربی ایران (مناطق کردنشین و لر نشین)، سیستان و بلوچستان و استان‌های ترک‌نشین (بیشتر آذربایجان غربی و اردبیل) در برخورداری از شاخص‌های توسعه‌یافتگی اقتصادی در سطح خیلی پایینی قرار دارند.

حتی، به تبعیت از وضعیت موجود، بخش عمده‌ای از مردم ایران در نواحی پیرامون تحت تأثیرات سیاست و برنامه‌های اقتصادی مرکزی بر این اعتقادند که ارتباط بسیار نزدیکی بین سطح توسعه‌یافتگی و میزان صنعتی بودن مکان‌های جغرافیایی وجود دارد و برای دستیابی به توسعه‌یافتگی بایستی بر مرکب صنعت سوار شد (Ahmadipour & Valigholizadeh, 2011, 13). این رویکرد، به اندازه کافی پشتوانه استدلالی و منطقی دارد، چراکه بخش صنعت در کشورهای توسعه‌یافته، علاوه بر اینکه، به‌تنهایی در تولید ارزش‌افزوده سهم تعیین‌کننده‌ای بر عهده دارد، به‌عنوان تأمین‌کننده نیاز و موتور محرکه سایر بخش‌های اقتصادی نیز بشمار می‌رود. با توجه به این رویکرد، در حال حاضر به لحاظ سازماندهی جغرافیایی، توسعه و توزیع صنعتی بین تهران و هسته‌های اصلی اقتصاد ایران (اصفهان، یزد، کرمان، فارس، سمنان، مرکزی و ...) با سایر نواحی ایران از هیچ نوع تعادلی برخوردار نیست و این وضعیت خالق شرایط خاصی در ساختار جغرافیای سیاسی ایران می‌باشد.



نقشه ۲- عدم تعادل فضایی - اقتصادی در توزیع و پخش قدرت اقتصادی در ایران

استخراج از سالنامه‌های آماری استان‌ها، ترسیم: نگارنده

همچنین، تمرکزگرایی شدید در ایران علاوه بر اینکه استعدادهای منطقه‌ای را ضایع می‌کند (حذف پتانسیل‌های متفاوت نواحی مختلف و طراحی یک اقتصاد متمرکز و خارج از اصول آمایش سرزمین)، منجر به تضعیف ارتباط بین مناطق پیرامونی می‌شود. از منظر آمایش سرزمین، در فرایند توسعه ملی هر یک از مناطق و واحدهای فضایی در قلمرو جغرافیایی کشور به لحاظ اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. باین حال، شکل‌گیری این معادله و برقراری چنین ارتباطی میان نواحی جغرافیایی و فضاهای پیرامونی به تمرکززدایی اقتصادی، انتشار و تقویت مویرگ‌ها و به‌ویژه شریان‌های اصلی فرایندهای اقتصادی در سطح فضای جغرافیایی، شکوفا کردن و به‌کارگیری پتانسیل‌های اقتصادی نواحی، تخصصی شدن تولید، تعامل و ارتباط مناطق با یکدیگر وابستگی دارد. اصولاً، تمرکز امور در مرکز (تهران و کانون‌های اصلی توسعه) و فرایند برنامه‌ریزی از بالا به پایین، عدم توجه به استعداد و پتانسیل منطقه‌ای نواحی مختلف جغرافیایی (برای نمونه، مورد غفلت قرار گرفتن پتانسیل گردشگری نواحی غربی ایران، حتی سیستان و بلوچستان، غفلت و یا گرایش ضعیف مرکزی نسبت به به‌کارگیری پتانسیل توانمند نواحی پیرامون/ استان‌های مرزی و تبدیل آن‌ها به گره‌گاه‌های ارتباطی - اقتصادی با فضای بین‌المللی و حتی بهره‌گیری ضعیف از موقعیت فرهنگی این مناطق در ایجاد پل ارتباطی - اقتصادی با کشورهای اطراف و ...) و به تبعیت از همین وضعیت، ضعف ارتباط اقتصادی مناطق همجوار و پیرامونی، موجب می‌شود مناطق جغرافیایی به لحاظ کارکردی مکمل یکدیگر شکل نگیرند و کنش ارتباطی یکسویه (مرکز - پیرامون)، در نهایت باعث خروج مناطق از فرایند توسعه و تبدیل آن‌ها به حفره‌های توسعه یعنی نواحی

توسعه‌نیافته می‌شود که با توجه به نقشه‌های ش (۲)، این وضعیت در بیشتر فضای جغرافیایی پیرامون ایران عینیت دارد. حتی، شکل‌گیری روابط یکسویه مرکز - پیرامون در ایران، باعث می‌شود مناطق پیرامون از فرایند مبادله کالا و ارتباطات اقتصادی فاصله بگیرند و ارتباط اقتصادی منسجمی بین آن‌ها شکل نگیرد. با این وصف، بدون شک در ساختار متمرکز ایران، تا وقتی که اراده‌ای قوی و محکم برای تمرکززدایی قدرت در لایه‌های مختلف فضای جغرافیایی شکل نگیرد، مسلماً مناطق پیرامون به لحاظ کارکردی (اقتصادی) مکمل یکدیگر نخواهد بود و در فرایند تقسیم کار تخصصی و اقتصادی عملکرد ضعیفی خواهند داشت.

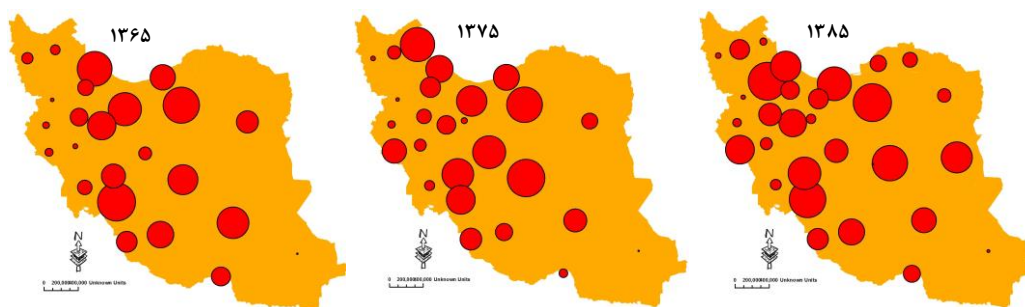
نابرابری فضایی - فرهنگی

فرهنگ هر جامعه‌ای عبارت است از نوع نگرش و تفکر آن جامعه به جهان هستی و ابعاد مختلف زندگی انسان؛ به عبارتی، فرهنگ هر جامعه‌ای تمامی ابعاد مادی و معنوی زندگی افراد جامعه را شامل می‌شود. فرهنگ پایه و اساس زندگی جوامع است، زیرا بیشتر رفتار و کردار انسان‌ها از باورهایشان سرچشمه می‌گیرد؛ پس، فرهنگ در هر جامعه‌ای به منزله ریشه‌های درخت زندگی آن جامعه محسوب می‌شود و پویایی مؤلفه‌های فرهنگی، نقش ممتازی در چگونگی حیات جامعه ایفا می‌کند (Tahami, 2011: 54)، از این رو، تقویت زیرساخت‌های فرهنگی / رشد و توسعه فرهنگی به منزله قوی ساختن و قوام بخشیدن به این ریشه‌ها و حیات جامعه به شمار می‌رود.

بنابراین، می‌توان توسعه فرهنگی را در هر جامعه‌ای جزو ضروریات و اولویت‌های حیاتی آن دانست. توسعه فرهنگی یکی از مؤلفه‌های مهم توسعه فضایی به شمار می‌رود و نقش ممتازی در افزایش قدرت ملی جوامع ایفا می‌کند. نیل به توسعه فرهنگی مستلزم برقراری عدالت فضایی، به رسمیت شناسی واقعیت‌های مختلف فرهنگی - جغرافیایی و به‌کارگیری برنامه‌های اصولی / آمایش سرزمین و تمرکززدایی در شکل‌دهی به فضای فرهنگی جامعه است. توسعه فرهنگی، جامعه را در ابعاد آموزشی، علمی، تحقیقاتی و فناوری متناسب با نیاز مکان - زمان در حد وسیعی خودکفا می‌نماید، قدرت درک، تحمل، همزیستی مسالمت‌آمیز، تفاهم و همکاری متقابل در بین گروه‌های فکری متفاوت و خرده‌فرهنگ‌ها را افزایش می‌دهد، فرهنگ ملی را از باورهای خرافی و باطل پالایش و پیرایش می‌کند، آزادی عقیده، اندیشه، قلم، بیان و حرمت افراد را در چارچوب قوانین نهادینه می‌سازد، دامنه نفوذ مؤلفه‌های فرهنگ ملی را در سایر جوامع افزایش می‌دهد، آگاهی افراد را برای انتخاب بهترین گزینه در بین گزینه‌های مختلف توسعه می‌دهد

و در مجموع آسیب‌پذیری جامعه را در برابر تهدیدهای فرهنگی و اهداف ریاکارانه بیگانگان کاهش می‌دهد. به گونه‌ای که ارج نهادن به دانش، تخصص، تحقیقات و کاربردی شدن آن‌ها برای حل مشکلات جوامع در اثر توسعه فرهنگی نهادینه می‌شود (Tahami, 2011: 55).

باین حال، متأسفانه با توجه به مطالعات فرهنگی در گستره فضایی ایران، وضعیت توسعه‌یافتگی استان‌ها از لحاظ دستیابی به امکانات فرهنگی و توسعه‌یافتگی فرهنگی نیز مثل توسعه سیاسی و اقتصادی، گویای نابرابری فضایی در دسترسی به امکانات فرهنگی است (Ziyari, 2000: 99). در همین خصوص، برای نمونه، ارزیابی شاخص‌هایی چون ضریب باسوادی؛ نرخ پوشش تحصیلی؛ درصد فارغ‌التحصیلان عالی در هزار نفر؛ تعداد دانشجویان در هزار نفر؛ تعداد کتابخانه برای هزار نفر؛ تعداد دانشگاه به ازای هزار نفر به وضوح عدم تعادل فضایی - فرهنگی موجود در جغرافیای فرهنگی ایران را به نمایش می‌گذارد که این امر در نقشه‌های ش ۳، با تأکید ویژه بر مناطق مختلف قومی - فرهنگی مشاهده می‌شود. به عبارتی، نابرابری فضایی در زمینه توسعه فرهنگی بین نواحی داخلی و نواحی پیرامونی ایران کاملاً مشهود است. با توجه به ارزیابی جغرافیایی - سیاسی از واقعیت‌های فضایی موجود، این نابرابری فضایی در زمینه توسعه فرهنگی بین نواحی داخلی با نواحی پیرامونی از نتایج ساختار بسیط متمرکز ایران بشمار می‌رود. البته، اگرچه گاهی (طبق نقشه‌های ش ۳) شاهد نابرابری نسبی در زمینه توسعه فرهنگی و به عبارتی وجود حفره‌های فرهنگی در نواحی داخلی ایران نیز هستیم، ولی حفره‌های موجود به هیچ وجه قابل مقایسه با حفره‌های فرهنگی موجود در مناطق پیرامونی - قومی ایران نیستند.



نقشه ۳- عدم تعادل فضایی - فرهنگی در توزیع و پخش قدرت فرهنگی در ایران

استخراج از سالنامه‌های آماری استان‌ها، ترسیم: نگارنده

در این بین، به اعتقاد کارشناسان، یکی از عوامل توسعه‌یافتگی فرهنگی وجود امنیت اجتماعی در جامعه می‌باشد. امنیت اجتماعی را می‌توان چنین تعریف کرد: عدم ترس، خطر و هراس در حفظ و نگهداری ویژگی‌های مشترک گروه اجتماعی چون مذهب، زبان و سبک زندگی. امنیت اجتماعی به بقای گروه‌های اجتماعی توجه دارد که به جهت اشتراک اعضای آن در اندیشه، احساس و اعمال، کلیت یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند که از آن به‌عنوان هویت یاد می‌شود. بنابراین، تهدید هویت در واقع تهدید «ما» قلمداد می‌شود (Poursaid, 2007: 65). از این لحاظ، وجود ساختار بسیط متمرکز در ایران علاوه بر ایجاد تمرکز در امور اقتصادی، در امور فرهنگی نیز نوعی تمرکز ایجاد کرده و این امر کاملاً با خصوصیات جغرافیایی - فرهنگی ایران که جامعه چند فرهنگی به شمار می‌رود، تضاد دارد. در حالی که امروزه دیگر فرایند تاریخی ملت‌سازی در کشورهای چند قومی و فرهنگی از طریق شکل‌دهی به یک ساختار دولتی شدیداً متمرکز، کارساز نیست و افکار عمومی جهان بیش‌ازپیش به سوی پذیرش اصل تنوع و تکتق قومی و فرهنگی پیش می‌رود (Seyyed Emami, 1998: 12). این رویکرد، بر «حق متفاوت بودن» در برابر محدودیت‌ها و سیاست‌های همانندسازی اشاره می‌کند (Karimi, 2006: 97). به‌عبارتی، چند فرهنگ باوری با تمرکز بر ترویج امنیت اجتماعی - فرهنگی، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های فضایی این حوزه را کاملاً به چالش می‌کشد. در جامعه ایران، اگرچه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌صورت مستقیم از اقوام ایرانی یاد نکرده، باین حال، بررسی اصول قانون اساسی تا حدودی بر وجود جامعه چند فرهنگی و قومی ایران صحنه می‌گذارد. در قانون اساسی ایران، بر حق تدریس زبان‌های محلی و قومی در مدارس و آزادی آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، حقوق مساوی و فارغ از فرهنگ و زبان و نژاد، توجه به استعدادها و منطقه‌ای و عدم تبعیض در دسترسی به سرمایه و امکانات تأکید شده است. باین حال، علی‌رغم اینکه اصل ۱۵ قانون اساسی بر وجود جامعه چند فرهنگی (زبانی) در ایران صحنه می‌گذارد؛ در عمل تکتق‌گرایی مطلوب در این زمینه مشاهده نمی‌شود. در حال حاضر، برای گروه‌های قومی و محلی برخی فرصت‌ها در زمینه بهره‌مندی از امکانات توسعه‌یافتگی فرهنگی مثل شبکه‌ها و ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی به زبان محلی و مانند آن منظور شده است؛ ولی این اقدامات هنوز با اصل ۱۵ قانون اساسی هماهنگی کامل ندارد. با توجه به اصل مذکور، اصولاً حق تدریس ادبیات زبان‌های قومی و محلی در ایران وجود دارد. از این رو، می‌بایست زمینه تدریس زبان و ادبیات قومی در مدارس و آموزش عالی فراهم شود که گویا، با توجه به شواهد موجود - اگرچه خیلی ناچیز - شاهد تلاش‌هایی در ساختار آموزشی جمهوری اسلامی ایران برای

اجرای این اصل از قانون اساسی هستیم که برای نمونه می‌توان به تدریس اختیاری درس ادبیات و زبان ترکی و کردی در دانشگاه‌های نواحی فرهنگ مذکور و حتی تدریس آزمایشی به زبان ترکی در برخی از مدارس ابتدایی استان زنجان اشاره کرد.

به اعتقاد کارشناسان، آموزش زبان مادری در نواحی فرهنگی - قومی ارتباط مستقیمی با سطح توسعه‌یافتگی آن دارد. به اعتقاد آن‌ها، در گروه‌های جمعیتی دو زبانه‌ها اگر زبان مادری را خوب یاد گرفته باشند، مغز آنان در پردازش اطلاعات هیجانی و حوزه دریافت معنایی توانایی بیشتری دارد. وقتی کودکی را از فضای زبان مادری خارج می‌کنیم و او را وارد آموزش اجباری زبان دیگری می‌کنیم، او هنوز در فرایند یادگیری زبان مادری به مرحله شکوفایی، یعنی مرحله حداکثری قدرت تکلم و ادراک نرسیده، یعنی آن بخش از احساسات و عواطفی که بایستی به کمک زبان مادری به‌طور کامل تکامل یابد، کامل شکل نمی‌گیرد و عملاً روند شکل‌گیری قدرت تکلم به زبان مادری، در جایی متوقف می‌شود و بنابراین زبان درونی کودک که زبان تفکر او نیز هست به حداکثر ظرفیت خود نمی‌رسد. سپس، او بایستی سال‌ها با تحمل سختی‌های فراوان نخست زبان دیگری را بیاموزد و توانایی تفکر در آن زبان را به‌دست آورد (Renani, 2016)؛ که این همان سیستم آموزشی رایج در ایران به شمار می‌رود، و متأثر از قدرت ذاتی ساختار بسیط متمرکز در ایران، فرصت‌ها را از کودکان گروه‌های جمعیتی قومی در رقابت برای کسب موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی با کودکان فارسی زبان می‌رباید.

درواقع با تحمیل آموزش زبان فارسی، فرایند تکامل ذهنی و شخصیتی نزدیک به نیمی از جمعیت ایران برای چند سال گُند و یا متوقف می‌شود و فرصت‌های آن‌ها به نفع کودکان فارسی زبان، از بین می‌رود. بدین ترتیب فرصت‌های عمومی حضور در فرایند توسعه در استان‌هایی که جمعیت آن‌ها فارسی زبان نیستند (مطابق نقشه‌های ش ۳) پایین می‌آید. ظاهراً بخشی از شکاف و بی‌توانی توسعه‌یافتگی که میان استان‌های مرکزی و استان‌های پیرامونی ایران وجود دارد معلول همین مساله به شمار می‌رود. یعنی با وجود آن که در گذشته بودجه‌های مناسبی برای توسعه برخی استان‌های محروم اختصاص یافته، ولی این استان‌ها همچنان محروم هستند. به‌عبارتی ظاهراً با تحمیل زبان فارسی به کودکان استان‌های قومی - پیرامونی، یک وقفه چند ساله در فرایند شکل‌گیری شخصیت و توانایی کودکان این نواحی ایجاد می‌شود و همین آغازی بر توزیع نابرابر فرصت‌ها بین نواحی مرکزی - پیرامونی ایران به شمار می‌رود (Renani, 2016).

از دید توسعه فرهنگی، یکی از موارد مهم موضوع مناسبات متقابل میان گروه‌های مختلف جمعیتی است. با این حال، در ساختار متمرکز ایران، وجود رابطه یک‌جانبه مرکز - پیرامون باعث ضعف در تعامل و مناسبات اقوام و مناطق جغرافیایی پیرامونی می‌شود. به گونه‌ای که اقوام مختلف ایرانی به جزء در پایتخت، آن هم به شکل ناچیز عملاً با یکدیگر در تعامل نیستند. برای نمونه: مردم دو منطقه بلوچستان و آذربایجان تعامل خیلی کمی با یکدیگر داشته و روابط بین قومی محدودی دارند. به‌طور کلی تراکم روابط بین قومی در ایران، در چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پایین است. مناسبات رایج در این چهار حوزه، هیچ تقارنی ندارد. یعنی گیرندگی و فرستندگی مناسبات اقوام تناسبی با یکدیگر ندارد. فارسی‌ها بیشترین گیرندگی و کمترین فرستندگی را دارند و بلوچ‌ها در نقطه مقابل فارسی‌ها قرار می‌گیرند (Yusefi, 2001: 40). به همین دلیل، در ایران فاصله اجتماعی زیادی بین نواحی مختلف قومی وجود دارد. به گونه‌ای که فقر فرهنگی و اقتصادی، قوم‌گرایی، پایین بودن دانش و آگاهی گروه‌های مختلف قومی درباره یکدیگر، شدت تعاملات درون‌گروهی و ضعف تعاملات بین‌گروهی، مانع کاهش فاصله اجتماعی بین نواحی مختلف قومی و قشرهای مختلف جمعیتی در ایران می‌شود (Abdollahi & Ghaderzadeh, 2003: 36). بنابراین، نتیجه روند موجود - همان‌طور که در نقشه‌های ش ۳ به‌وضوح مشاهده می‌شود - عملاً چیزی غیر از خلق و انتشار فضایی جغرافیای فرهنگی نابرابر نخواهد بود. در حالی که تعامل بین نواحی مختلف قومی باعث شکل‌گیری درک و آگاهی لازم در بین اقوام می‌شود که یکی از پیش‌نیازهای توسعه فرهنگی در جوامع چند فرهنگی به شمار می‌رود.

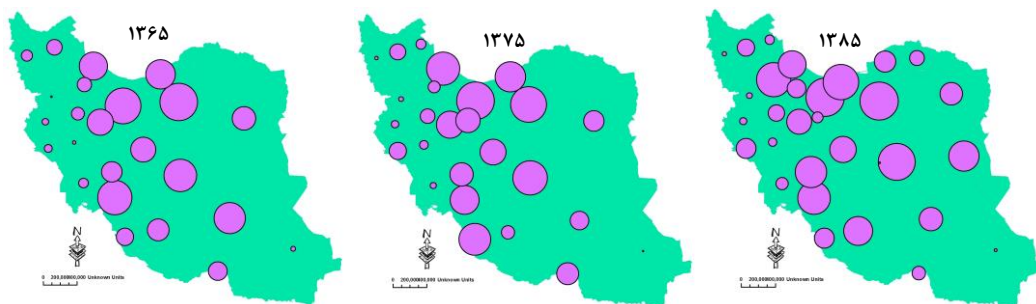
تجزیه و تحلیل نقش تمرکزگرایی در ایجاد نابرابری فضایی در ایران

با توجه به آنچه که در این پژوهش بحث شد، در مجموع ساختار سیاسی - اداری متمرکز از لحاظ سلسله‌مراتب فضایی به شکل‌گیری فرایندی منجر می‌شود که در چارچوب این فرایند و به تبع آن، شکل‌گیری رابطه مرکز - پیرامون، مرکز سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و سایر کانون‌های قدرت در نقش سیاه‌چاله‌های فضایی، سازوکارهای فضایی کشور را در خود فروبلعیده و با سلب فرصت‌های مختلف توسعه‌یافتگی و بهره‌مندی از فضاهای پیرامون، باعث خلق انواع حفره‌های فضایی (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) در اقصی نقاط کشور می‌شوند که روند مذکور به‌وضوح در بررسی و ارزیابی جغرافیایی - سیاسی وضعیت توسعه‌یافتگی / عدم تعادل فضایی (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) در گستره فضایی ایران مشاهده می‌شود. به گونه‌ای که بررسی و تحلیل یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در ساختار بسیط و

متمرکز ایران، علی‌رغم تنوع قومی، مذهبی و خصیصه‌های اکولوژیک و جغرافیایی متنوع در سرزمین ایران، همگون پنداشتن فضای کشور (به‌ویژه از لحاظ فرهنگی)؛ استفاده از قانون واحد برای کل کشور، اجرای یکنواخت قوانین در سطح کشور بر محور همگون‌پنداری فضای جغرافیایی و آحاد ملت؛ متمرکز بودن فرایند برنامه‌ریزی و بودجه و دخل و خرج کشور (به‌ویژه از لحاظ اقتصادی)؛ نظارت و کنترل بر کلیه نهادها و سازمان‌ها تحت لوای دولت مرکزی؛ اعمال تصمیمات سیاسی و قانون‌گذاری در مرکز؛ نادیده گرفتن تفاوت‌های جغرافیایی در سیاست‌گذاری‌های ملی؛ استقرار جریان یکسویه فرمانروایی از بالا به پایین و نقش‌آفرینی نهادهای محلی تحت کنترل کامل دولت مرکزی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی (به‌ویژه از لحاظ اقتصادی/ظاهر، شکل‌گیری نوعی رابطه ارباب-رعیتی که از لحاظ اطاعت‌پذیری سیستم منسجمی را شکل می‌دهد) باعث شکل‌گیری جغرافیاهای نابرابر قدرت (تخلیه فرصت‌ها و ابزارهای قدرت از پیرامون - به‌ویژه نواحی قومی - و تمرکز آن‌ها در کانون‌های قدرت) در ایران بوده و روند موجود - علی‌رغم تعدیل نسبی و خیلی پایین (مراجعه شود به نقشه‌های ش ۴) همچنان ادامه دارد.

در جامعه ایران، در مجموع ارزیابی و تحلیل شاخص‌های تلفیقی توسعه‌یافتگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز نشان می‌دهد که ایران هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس منطقه‌ای و محلی تحت سیطره ساختار فضایی مرکز - پیرامون قرار دارد. به عبارتی، همان‌طور که در نقشه‌های ش ۴ به‌وضوح مشاهده می‌شود، در سطح کلان ملی، بخش مرکزی (تهران و استان‌های اطراف) در مقایسه با بخش پیرامون، از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از توسعه‌یافتگی بیشتر و درجه دسترسی بالاتر به مزایای توسعه و منابع ملی برخوردار می‌باشد. این نسبت در مناطقی از حاشیه ایران که از حیث متغیرها و نیروهای ژرف با بخش مرکزی نامتجانس‌اند، به کمترین میزان می‌رسد؛ به گونه‌ای که این نابرابری شائبه وجود تبعیض در سیاست و اقدامات اجرایی دولت مرکزی را تقویت و اعتمادبخش حاشیه از بخش مرکزی و دولت مرکزی را سلب می‌کند و پتانسیل واگرایی را در این نواحی افزایش می‌دهد. البته، همان‌طور که ذکر شد، این رابطه مرکز - پیرامون، از نظر جغرافیایی صرفاً میان بخش مرکزی و نواحی اطراف ایران (نواحی قومیتی) مشاهده نمی‌شود، با نگاهی به نقشه‌های توزیع و پخش سطح توسعه‌یافتگی در ایران به‌راحتی می‌توان دریافت که رابطه مذکور و به تبع آن نابرابری‌های فضایی در سطح منطقه‌ای و محلی نیز قابل مشاهده هستند. برای نمونه، در مرکز جغرافیایی ایران، سطح توسعه‌یافتگی استان تهران، اصفهان، سمنان

اصلاً با قم، و در نواحی اطراف ایران (نواحی قومیتی)، سطح توسعه‌یافتگی آذربایجان شرقی با سیستان و بلوچستان و حتی با آذربایجان غربی، کردستان قابل مقایسه نیست؛ البته، این نابرابری از لحاظ سلسله‌مراتبی و پخش سلسله‌مراتبی مویرگ‌های ساختار سیاسی-اداری بسیط و متمرکز در کل موجودیت و مراحل سازماندهی فضایی-اداری کشور، در همه جای ایران حتی بین مراکز استان‌ها و شهرستان‌های اطراف نیز مشاهده می‌شود.



نقشه ۴- عدم تعادل فضایی در توزیع و پخش سطح توسعه‌یافتگی در ایران

استخراج از سالنامه‌های آماری استان‌ها، ترسیم: نگارنده

در تعبیر دیگری، نقش سیستم بسیط و متمرکز در خلق حفره‌های توسعه در نواحی جغرافیایی - فرهنگی پیرامونی را از دو جهت می‌توان ارزیابی کرد. از یک طرف، نواحی جغرافیایی - فرهنگی پیرامونی در چارچوب رابطه فضایی مرکز - پیرامون توسعه در فرایند تمرکزگرایی کاملاً در انتهای خط شعاع توسعه قرار دارند که این موضوع را به وضوح می‌توان در نقشه‌های ش (۴) مشاهده کرد. از این لحاظ، جغرافیای توسعه و برخورداری در ایران به دو فضای متفاوت توسعه‌یافته/ یا در حال توسعه و فضای کمتر توسعه‌یافته/ یا عقب‌مانده تقسیم می‌شود. اگرچه، همان‌طور که ذکر شد می‌توان در داخل فضای توسعه‌یافته/ یا در حال توسعه جزیره‌های کمتر توسعه‌یافته مثل استان قم و در داخل فضای کمتر توسعه‌یافته/ یا عقب‌مانده جزیره‌های در حال توسعه مثل استان آذربایجان شرقی پیدا کرد. از طرف دیگر، احساس عقب‌ماندگی از مسیر توسعه در تمامی ابعاد آن در نواحی جغرافیایی - فرهنگی پیرامونی، بستر مناسبی را برای شکل‌گیری و تقویت متغیرهای مؤثر بر مؤلفه‌های امنیت ملی در کشورها فراهم کرده و باعث شکل‌گیری فضاهای امنیتی می‌شود. به گونه‌ای که امنیتی شدن فضای جغرافیایی در ساختار بسیط و متمرکز، خود یکی از بزرگ‌ترین عوامل شکل‌گیری نابرابری فضایی به شمار می‌رود. به عبارتی، ساختار بسیط و

متمرکز به ذات خود خالق این شائبه است که با تسریع روند توسعه در نواحی جغرافیایی - فرهنگی پیرامونی، داعیه جدایی طلبی و استقلال در آن نواحی افزایش می‌یابد. هم اکنون در ایران نیز، عمده نواحی مستعد ایجاد بحران واگرایی منطبق بر نواحی توسعه‌نیافته حاشیه ایران هستند. حتی، علی‌رغم تأکید فراوان بر عدالت اجتماعی، تعادل و توازن منطقه‌ای و توسعه برابر در قانون اساسی و قوانین توسعه ایران، در مجموع شاخص‌های توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نشان می‌دهند که شکاف‌های عمیقی بین مناطق مرزی یا پیرامونی و دیگر مناطق ایران یا بخش مرکزی (رابطه مرکز - پیرامون) وجود دارد. بالطبع، استمرار این رابطه، به افزایش نابرابری‌های فضایی (شکل‌گیری گسل‌ها و شکاف‌های سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) منجر شده و این امر معمولاً با ابراز انواع مختلف مطالبات فضایی از سوی پیرامون برای رفع گسل‌ها و شکاف‌های موجود همراه می‌شود (حرکت انقباضی سیستم سرزمینی در مسیر میرایی). باین‌حال، مقایسه نقشه ۸۵ با نقشه‌های ۷۵ و ۶۵ نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود ساختار بسیط و متمرکز در ایران، اخیراً روند پخش و انتشار توسعه در ایران در مسیر تمرکززدایی نسبی و تقویت مویرگ‌های توسعه در نواحی جغرافیایی - فرهنگی پیرامونی قرار دارد.

در مجموع، اگرچه نابرابری فضایی (شکل‌گیری پستی و بلندی‌های توسعه‌یافتگی) در شرایط زمانی و مکانی متفاوت حاصل عوامل متفاوتی به شمار می‌روند، باین‌حال می‌توان سیستم بسیط را ظرف و تمرکزگرایی را موتور شکل‌گیری نابرابری فضایی در ایران دانست. بر این اساس، اصولاً در ایران زمانی می‌توان به کاهش جغرافیاهای نابرابر و حذف حفره‌های توسعه‌یافتگی امیدوار بود که شاهد اصلاحات واقعی در ساختار بسیط و متمرکز و حرکت به سوی فرایند تمرکززدایی باشیم. چراکه ساختار بسیط و متمرکز (ازلحاظ نظری) مطلوب کشورهایی به شمار می‌رود که از ملت همگون و یکدست و از تفاوت‌های جغرافیایی کمتری برخوردار هستند.

نتیجه‌گیری

در مجموع، بررسی و مطالعه در زمینه تمرکزگرایی و ساختار بسیط و متمرکز در ایران نشان می‌دهد منشأ اکثر مشکلات فضایی در ایران را بایستی در ذات و ماهیت این ساختار جستجو کرد. ساختار مذکور را می‌توان بیماری دردناک و بزرگ‌ترین معضل ساختار فضایی و فرایند سازماندهی فضایی (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) در ایران تلقی نمود. این البسه در دوره مشروطیت از طریق ایجاد تمرکز سیاسی و با هدف برقراری یکپارچگی سیاسی بر تن ایران دوخته شده و همچنان یگانه البسه سیاسی - اقتصادی -

فرهنگی ساختار فضایی ایران بشمار می‌رود. البته، در ایران امروز، ساختار جمهوری اسلامی ایران از لحاظ قانونی به ذات خود تمرکزگرا نیست، چراکه قانون اساسی آن راه‌های برون‌رفت از تمرکزگرایی را باز کرده و همان‌طور که در متن نیز به‌طور خیلی کوتاه اشاره شد، قانون اساسی ایران از ظرفیت‌های توانمندی برای برون‌رفت از این بیماری دردناک و حل نابرابری‌های فضایی در جغرافیای ایران برخوردار است و خیلی از واقعیت‌های جغرافیایی - اکولوژیک ایران، به‌ویژه با توسل به دانش و بینش جغرافیایی به‌خوبی در متن قانون اساسی ذکر شده‌اند. از این‌رو، ظاهراً منشأ اصلی استمرار و بقای البسه تمرکزگرایی بر تن جغرافیایی ایران تا به امروز را بایستی در فقدان دانش و بینش جغرافیایی در ماهیت تصمیم‌گیری‌های کلان و خرد و به‌عبارتی نوع عملکرد سیستم مدیریتی فضای ایران جستجو کرد. در حال، تمرکزگرایی واقعیتی از ساختار فضایی ایران امروز به‌شمار می‌رود که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان منکر آن شد، واقعیتی که اکنون حتی به یک نوع پارادایم غالب در نزد حکومت، جامعه علمی و افکار عمومی ایران تبدیل شده و ظاهراً به سادگی راه برون‌رفتی از آن وجود ندارد.

به‌طور کلی، همان‌طور که در متن پژوهش مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، تمرکزگرایی شدید در سیستم اداری بسیط ایران در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجب شکل‌گیری مشکلاتی در زمینه توسعه‌یافتگی ایران بوده که این امر چشم‌انداز کاملاً نابرابری را در ساختار فضایی ایران شکل می‌دهد. لذا، همان‌طور که ذکر شد، ظاهراً تنها راه معقول برای رفع هر نوع نابرابری فضایی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، توسل به قانون اساسی و به‌کارگیری اصول نظام‌مند آن برای برقراری عدالت فضایی در فرایند مدیریتی ساختار فضایی ایران به‌شمار می‌رود. با نگاهی به برخی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌توان دریافت این قانون از ظرفیت‌ها و امکانات مقتضی برای شکل‌دهی به یک دموکراسی اجتماعی در ساختار فضایی ایران برخوردار است و علاوه بر پیش‌بینی ساختارها و نهادهای مقتضی برای برون‌رفت از نابرابری‌های فضایی - اجتماعی، حتی مکانیسم‌های مقتضی برای برقراری عدالت سرزمینی - اجتماعی را پیش‌بینی کرده که مفاد آن را به‌وضوح می‌توان در فصل ۴ قانون اساسی از اصل ۴۳ تا ۵۵ مشاهده کرد؛ مفادی که در صورت اجرایی و عملیاتی شدن آن‌ها می‌توان شاهد موفقیت‌های روزافزون در ایجاد عدالت فضایی و رفع بیماری و مشکلات خاص تمرکزگرایی در ایران بود.

بر این اساس، جستجوی برابری فضایی از لحاظ سیاسی - اقتصادی - فرهنگی به معنی آن نیست که دولت همواره به شکل یکسان با همه مردم و گروه‌های جمعیتی و نواحی جغرافیایی - فرهنگی برخورد

کند؛ بلکه تأثیرگذاری دولت و ساختار سازماندهی فضایی برحسب شرایط زمانی- مکانی ممکن است نابرابر و درعین حال قابل توجه تلقی شود. تأمین شرایطی که افراد و گروه‌های مختلف جمعیتی بتوانند به‌عنوان شهروند واقعی، نقش فعالی ایفا کنند، مستلزم به‌کارگیری استراتژی‌ها و سیاست‌های مختلف همراه با دانش و پیش جغرافیایی - فضایی در مقابل گروه‌های مختلف جمعیتی و نواحی مختلف جغرافیایی است. به همین دلیل، میزانی از برابری فضایی از لحاظ سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و نیز وجود نابرابری‌های نسبی فضایی، لازمه قطعی هر دموکراسی به شمار می‌رود. همچنین، برابری کامل فضایی فقط از لحاظ اخلاقی و آرمانی قابل دفاع است و هیچگاه برابری مطلق فضایی مورد نظر نیست.

کتابنامه

1. Abdollahi, M. & Ghaderzadeh, O. (2003). "Ethnic Distance and its Influencing Factors in Iran", Journal of Sosial Sciens, No 24, Pp 1-36. (In Persian)
2. Afroogh, E. (2000). "Subcultures, participation and social consensus" Journal of Public Culture, No 24 & 25, Pp 69-77. (In Persian)
3. Ahmadipour, Z. & Valigholizadeh, A. (2011). Study and analysis of Tehran's role as a Power Center in Iran, Journal of Geography and Planning, No 35, Pp 1-24. (In Persian)
4. Alamdar, E.; Rasti, O. & Ahmadi, A. (2016). "Spatial pattern of participation in presidential election", Journal of Human Geography Researches, Vol 48, No 4, Pp 815-829. (In Persian)
5. Allahverdizadeh, R.; Ahmadipour, Z.; Karimi, M. & Safari, A. (2016). "Expounding the Relation Between Territorial Development and Human Structures Settled in Geographical Space with Emphasize on Critical and Humanistic Geography (A Case Study of Iran)", Journal od Geography and Environmental planning, No 57, Pp 101-122. (In Persian)
6. Amirahmadian, B. (1999). "Degree of provinces development and national unity in Iran", Journal of National Studies, No 1, Pp 99-128. (In Persian)
7. Amirian, S. (2006). "Study and Analysis of the Role of State in the Expansion and Concentration of Urbanization in Iran (with an Emphasis on Modern State)", Ph.D. Thesis, Department of Geography and Urban Planning, University of Tehran. (In Persian)
8. Andrain, Ch. & Apter. D. (2001); Political Protest and Social Change. Translate: Mohammad Reza Saidabadi. Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In Persian)
9. Asayesh, H. (1995). Principles and Methods of Rural Planning, Tehran: Payame Noor University. (In Persian)
10. Azimi, N. (2005). Regional planning, city and capital accumulation, Mashhad: Nika Publication. (In Persian)

11. Azkia, M. & Imani-eh Jajroomi, H. (2005). "Sociological study of efficiency factors of Islamic councils of the city" *Social Science Letter*, No 26, Pp 33-64. (In Persian)
12. Bashirieh, H. (2001). *Obstacles to Political Development in Iran*, Tehran: Gham-e No Publication. (In Persian)
13. Chalabi, M. (1993). "social consensus" *Social Science Letter*, No 6, Pp 15-28. (In Persian)
14. Danesh-e Khoshboo, Y. (1970). *Local Institutions*, Tehran: Yuniversity of Tehran. (In Persian)
15. Fa.Wikipedia, List of Iranian Governments, (Accessed on: 2017/05/30) (In Persian)
16. Fatros, M.H. & Beheshtifar, M. (2006). "Determination of the level of development between provinces and their inequality from 1994 to 2004" *Economic Letter*, No 1, Pp 163-186. (In Persian)
17. Fukuchi, T. (2000). "Long-run Development of a Multi-Regional Economy", *Journal of Regional Science*, Vol. 79, N. 1.
18. Glassner, M. I. and Fahrner, C. (2004). *Political Geography*, Third Edition, New York John Wiley & sons.
19. Hafeznia, M.R. & Ghalibaf, M.B. (2001). "The strategy of spatial distribution of political power in Iran through the development of local institutions", *Journal of Geographical researches*, No 61, Pp 39-61. (In Persian)
20. Hafeznia, M.R. & Kavyani-e Rad, M. (2004). *New horizons in political geography*, Tehran: Samt. (In Persian)
21. Hafeznia, M.R. (2002). *Political Geography of Iran*, Tehran: Samt. (In Persian)
22. Hafeznia, M.R.; Roumina, E.; Ahmadipour, Z. & Fani, A.A. (2013). "Political Management of Space in Centralized Systems", *Journal of Geopolitics*, No 29, Pp 1-31. (In Persian)
23. Harvey, D. (2000). *Social justice and city*, translated by Farrokh Hesamian, Mohammad Reza Haeri & Behrooz Monadizadeh, Tehran: Urban Processing and Planning Company. (In Persian)
24. Ianos, I. (2000). *Sisteme Teritoriale*, Bucuresti: Piata Presei Libere.
25. Kalantari, K. (2001). *Regional Planning and Development, Theories and Techniques*, Tehran: Khoshbin Publication. (In Persian)
26. Karimi, A. (2006). "Multiculturalism and National Solidarity", *Journal of National Studies*, No 27, Pp 93-114. (In Persian)
27. Khoubrouy-Pak, M.R. (2005). *Decentralization and self-management*, Tehran: Cheshmeh Publication. (In Persian)
28. Limoncelli, T.A.; Hogan, C.J. & Chalup, S.R. (2016). *The Practice of System and Network Administration*, (3rd Edition). Addison-Wesley Professional Publication.
29. Maghsoudi, M. (1999). *Ethnic Developments in Iran: Causes and Contexts*, Tehran: Institute of National Studies. (In Persian)
30. Mansour, J. (2014). *The Constitution of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Doran Publication. (In Persian)

31. Mirheydar, D. (2006). Principles of Political Geography, Tehran: Samt. (In Persian)
32. Mirheydar, D. (2007). Basic concepts in political geography, Tehran: Geographic Organization of the Armed Forces. (In Persian)
33. Papoli-e Yazdi, M.H. (1993). "Centralization and decentralization and its effects", Journal of Geographical researches, No 29, Pp 15-41. (In Persian)
34. Poursaid, F. (2007). "Diversity and National Solidarity in Iran" Journal of Strategic Studies, No 35, Pp 33-60. (In Persian)
35. Renani, M. (2016). "Killing of Native Language and Destruction of Development in Iran", Available at: <http://www.asriran.com/fa/news/512362/>, (Accessed on: 2017/05/20) (In Persian)
36. Seyyed Emami, K. (1998). "National Integrity and the Growth of Ethnic Identities" Journal of Strategic Studies, No 1, Pp 7-17. (In Persian)
37. Short, J. (1993). *An Introduction to Political Geography*, Second Edition, London, Routledge.
38. Statistical Center of Iran, Statistical Yearbook of Iran, 1986, 1966, 2006. (In Persian)
39. Tahami, M. (2011). National security, doctrines, Defense and security policy, Tehran: Political- religious Organization of Army of Islamic Republic of Iran. (In Persian)
40. Yusefi, A. (2001). "Inter-ethnic Relations and its Impact on Ethnic Identity in Iran", Journal of National Studies, No 8, Pp 13-42. (In Persian)
41. Zarghani H. & Razavinejad, M.(2016). "Study and analyzing the spatial pattern of dispersion of votes in the 11th presidential election in Iran" Journal of Geopolitics, No 42, Pp 73-104. (In Persian)